٤٦

ابو عقال توبی کفتم آری آنرا پیش من نهاد یاران را اشارت کردم خزان خزان بیامدند
ومن در میان ایشان همچون یکی از ایشان بودم

حماد قرشی قدس الله تعالی سره

کنیت او ابو عمرو است بغدادی است از بزرکان مشایخ بوده جنید بوی
میرفته است جعفر خلدی کوید چند روز بر آمد که حماد قرشی را ندیدیم بدر
سرای او شدیم وی نبود بنشستیم تا بیامد در حجره شدیم وی چیزی خوردنی
نداشته بود مقنعه از سر اهل خود باز کرده بود وفروخته وبچیزی داده آورد
وپیش اصحاب نهاد شخصی در آمد وسی دینار زر وی را می داد ووی می پیچید
آخر سوکند خورد وبپذیرفت اهل وی از خانه آواز داد که امروز مقنعه مرا فروختی
وچیزی خریده بنگرید که چه میکند جعفر خلدی کوید پیش جنید رفتم واین
قصه را بکفتم جنید او را بخواند کفت علم آن با من بکوی کفت ببازار شدم وآن
مقنعه را بدلال دادم کرد بر آورد وآنرا بفروخت آوازی شنیدم که کفتند این را برای
ما کردی جواب آن بتو آید آن سی دینار جواب آن بود از آن بپذیرفتم جنید او را کفت
اصبت صواب کردی که نکرفتی شیخ الاسلام کفت که نکرید که بپاداش غره نکردید

ابو الحسین نوری قدس الله تعالی سره از طبقه ثانیه است ونام وی احمد بن محمد بود
بضم نون وسکون واو وکسر را مهمله
محمد بن محمد واحمد درست ترست معروفست با بن البغوی پدر وی از بغشور است
که شهری بوده میان هراة ومرو ومنشا ومولد وی بغداد بوده با سری سقطی
ومحمد علی قصاب واحمد ابو الحواری صحبت داشته وذو النون مص

[illegible] یعنی بجز [illegible] غره نکردید زیاده محتمل [illegible] که مقصود امتحان بود

بود از اقران جنید بود اما بر این وقت تر از جنید بود جنید بعلم مه بود ونوری
بزندکانی وی شوری داشت وقتی جنید را از صبر وتوکل چیزی پرسیدند
خواستند که جواب کوید نوری بانک بر وی زد که تو وقت محنت صوفیان بیک
سوی باز شدی ودست در دانشمندی زدی سخن این طایفه مکوی ووی
پیش از جنید رفته از دنیا در سنه خمس وتسعین ومائتین وفی تاریخ الیافعی
انه توفی سنه ست وثمانین ومائتین چون نوری برفت جنید کفت ذهب نصف
هذا العلم بموت النوری نوری همیشه تسبیح داشتی در دست وی را کفتند
تستجلب الذکر کفت لا استجلب الغفلة کفتند باین تسبیح میخواهی که الله تعالی
در یاد تو بود کفت نی بلکه باین تسبیح غفلت میجویم وهم وی کفته لا تغرنک
صفاء العبودیة فان فیه نسیان الربوبیة ووی را کفتند که الله تعالی را بچه
شناختی کفت بالله کفتند پس عقل چیست کفت عاجز است راه نماید مکر بعاجز وهم
وی کفته که هرکاه که الله تعالی خود را از کسی باز پوشد هیچ دلیل وخبر او را باو
نرساند اذا استتر الحق عن احد لم یهده استدلال ولا خبر شیخ الاسلام کفت
جوانی خراسانی با براهیم قصار آمد کفت میخواهم نوری را به بینم کفت او چند سال
بنزدیک ما بود هیچ از دهشت بیرون نیامد یکسال کرد شهر میکشت وبا کسی
سخن نکفت دو سال دیکر در ویرانه خانه بکرایه کرفت هیچ بیرون نیامد مکر بنماز
زبان باز کرفت وبا کس سخن نکفت آن جوان کفته البته میخواهم او را به بینم

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)